

ویولن سیه

مکسینس فرمین

ترجمه دکتر احمد سلامت راد



۱

یوهانس کارلسکی^۱ یک ویولونیست بود و چه بسا فراتر از آن!
یوهانس نابغه‌ای بی‌همتا بود و سودای نهانش نگاشتن
زیباترین اپرای تمامی اعصار!

1. Johannes Karelsky

یوهانس به سال ۱۷۹۵ در پاریس - پایتخت فرانسه - می‌زیست. او در آن زمان سی و یک ساله بود و در اوج اقتدار هنری و هنوز سی و یک سال دیگر در پیش روی داشت. وی از قریحه‌ای ذاتی بهره‌مند بود و قادر بود هر قطعه‌ای را بنوازد. او از عهده‌ی اجرای دشوارترین سمفونی‌ها چنان بر می‌آمد که مورد تشویق شورمندان‌ی مستمعانش قرار می‌گرفت، حتی کسانی که قادر به درک ظرایف امر نبودند.

دلبستگی یوهانس به ویولون، به سان عشقی جنون‌آمیز بود. وی تمامی ساعات بیداری خود را از سیده دم تا شامگاه صرف هنرش می‌کرد. گاه‌چنان مجذوب آن می‌شد که سراسر روز را با چشمانی فرو بسته می‌نشست و در خویش و نوای موسیقی غرقه می‌شد.

عشق یوهانس به ویولون از زمانی پا گرفت که فقط پنج سال
از عمرش سپری شده بود.
صبحی تابستانی، در باغهای تویی لری^۱، نوازنده‌ای کولی
شمه‌ای از شادی بدو ارزانی داشت و برای همیشه زندگی او را
دستخوش دگرگونی ساخت.
یوهانس نزدیک چشمه‌ای مشغول بازی بود که ناگاه غریبه‌ای
سیاه‌موی و ریشو از خم‌گذاری رخ نمود، ایستاد و سپس بر زمین
چمباتمه زد و ویولونی را از جعبه‌اش به در آورد.
کولی چنان بلند بالا بود که ساز در دستانش به بازیچه‌ای
می‌مانست. سر و وضع نامتعارفش، عده‌ای را به گرد او کشاند که
البته یوهانس نیز یکی از ایشان بود.
نوازنده، ابتدا به کمک پایش ضرباهنگی گرفت و سپس نوایی

1. Tuileries

چنان دل انگیز سر داد که طفل با دهانی گشوده از حیرت بدو چشم دوخت. یوهانس مفتون شده بود، چه، هرگز نوایی از آن دست به گوش اش نرسیده بود. کولی، نوازنده‌ای کار آزموده نبود و در واقع نواختن را فقط از راه گوش آموخته بود. اما هر نغمه‌ای را که می‌نواخت یکسره از دلش بر می‌خاست و لاجرم نوایی پرطنین بود و خود گویای غم و شادی تمام کولیان عالم. یوهانس نیز در تمامی این احساسات شریک بود چرا که از همان اوان خردسالی قادر بود نوای ویولون را از عمق وجود خویش بشنود.

کولی بی‌درنگ دریافت که میان او و یوهانس قرابتی وجود دارد، پس به چشمان کودک چشم دوخت و پولکایی^۱ بزمی، زیبا و در عین حال با نوایی چنان غریب نواخت که کسی را یارای فهم آن نبود. برای یوهانس اما این نغمه همچون مکاشفه‌ای بود. برای نخستین بار کسی با او به زبانی دلنشین سخن می‌گفت؛ زبانی که حلقه‌ی وصل مدام او با عالم شد.

در حین گوش سپردن، یوهانس رفته‌رفته دریافت که نوازنده‌ی کولی در کار روایت ماجرای زندگی خویشتن است؛ پس چشمانش را فرو بست و پا به دنیای خیال نهاد...

1. Polka

کوره راه کهنی را که از سرزمین بوهمی^۱ می‌گذشت و درختان کاج را در برف دید. آوارگی پایان‌ناپذیر از روستایی به روستای دیگر را دریافت و طعم سرما، گرسنگی و تنهایی را چشید. با اینهمه در سوسوی آتش، چهره‌های ملتهب و لرزانی را دید و پیکرهایی رقصان را نیز، چرا که در آن میان به رگم تمامی مشقات، شادمانی‌ای بود و گهگاهی نیز عشقی.

کولی پس از آنکه نواختن را خاتمه داد، کاسه‌ی فلزی کوچکی را دور گرداند که از پرتاب هر سکه‌ای در آن صدایی بر می‌خاست. وقتی نوبت به یوهانس رسید، به جلو خم شد و دست نوازش بر موهای او کشید.

«و تو ای دوست من! با نگاه آن چشمانت بیش از آنچه که تا به حال دریافت کرده بودم، به من پرداختی.»

و سپس با همان شتابی که آمده بود، بازگشت.

از همان روز یوهانس نیز به قریحه‌ی خود در موسیقی پی برد و دو سال بعد از آن، نواختن ویولون را آموخت.

1. Bohemia

وقتی که عاشق باشی و من از عشقی راستین سخن میگویم،
محال است که عشق خود را از خاطر ببری. هیچ
چیز بدتر از آن نیست که در طول زندگی ات یک بار
طعم شادی حقیقی را بچشی. چه، در پس آن، هر چیز
دیگر تو را اندوهگین میسازد، حتی ساده ترین چیزها.

the BLACK Violin

Maxence Ferminé

Translated by:
Ahmad Salamat Rad



9646751954

0400000

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
Roshangaran
& Women Studies Publishing